

باطراحی عکس نوشته از آیات و متن های برگزیده

هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جبران

را درباره گنج حضور و آموزش های که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.

کہ تو آن ہوشی و باقی ہوش پوش
خویشتر را کم مکن، یا وہ مکوش

مولانا

عكس نوشتته ابيات و نکات انتخابی

برنامه ۹۱۸ گنج حضور

www.parvizshahbazi.com

توبه سفر گیرد با پای لنگ صبر فرو افتد در چاه تنگ

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۳۲

کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۱۸



جز من و ساقی بنماید کسی چون کند آن چنگ ترنگا ترنگ

ترنگا ترنگ: آواز چله کمان و تارهای ساز

مولوی، دیوان شمس،

غزل شماره ۱۳۳۲

کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۱۸



عقل چو پند سپید، برو که جست و رفت بادلِ دیوانه که کرده است جناب؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۳۲

کنج حضور،

پرویز شهبازی،

برنامه ۹۱۸



صدرِ خرابیت کسی رہے ہو
کو رہد از صدر و ز نام و ز تنگ

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۳۲

کنج حضور پر ویز شہبازی،
برنامہ ۹۱۸



مولوی،

دیوان شمس،

غزل شماره

۱۳۳۲

کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۱۸

هر که ز اندیشه دلارام ساخت
کشتی پرساخت ز پشتِ نهنگ



وانکه در اندیشهٔ یک جو زر است

او خرِ پالان بُود و پالهنک

پالهنک: لُفار، کند

مولوی، دیوان شمس،

غزل شماره ۱۳۳۲

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۱۸



یارِ منی، زود فروجه ز خر خر بفروش و برهان بی درنگ

مولوی، دیوان شمس،
غزل شماره ۱۳۳۲



کنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۱۸

کونِ خری، دنبِ خری گیر و رو رو که کلیدی نَبود در مدنگ

مدنگ: قفل، چوبِ پسِ در

مولوی، دیوان شمس، غزل

شماره ۱۳۳۲



کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

راز مگو پیش خران، ای مسیح باده ستان از کفِ ساقی شنگ

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۳۲

کنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۹۱۸



توبه سفر گیرد با پای لنگ صبر فرو افتد در چاه تنگ

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۳۲

کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۱۸



تو گواه باش خواجه که ز توبه، توبه کردم
بشکست جام توبه، چو شراب عشق خوردم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۱۹

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۱۸



هم زُهد بر شکسته، هم توبه توبه کرده
چون هست عاشقان را کاری و رای توبه

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۸۲

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۱۸

از هر جہتی تو را بلا داد

تا باز کشد بی جہانت

مولوی، دیوان

شمس، غزل ۳۶۸

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۱۸



تا به دیوار بلا نآید سَرش نشَنود پندِ دل آن گویشِ کَرش

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۶۳



گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۱۸

بدن يك جام، ای پیرِ خرابات

مگو فردا، که فی التَّأخیرِ آفات

پیرِ خرابات: راهنمای مسیر معنوی

فی التَّأخیرِ آفات: در تأخیر زیانهاست [مَثَل]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۳۶

چون ز زنده مرده بیرون می‌کند

نفس زنده سوی مرگی می‌تند

مولوی، شوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

روز

شهری

برنامه

۹۱۸

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

کَمْ نِیمِ، کوهم ز حلم و صبر و داد
کوه را کی در رُباید تُندباد؟

کَه: مخفّف کاه

حِلْم: فضاگشایی

آنکه از بادی رود از جا خسی است
ز آنکه باد ناموافق، خود بسی است

مولوی، شوی، دقراول، ایات ۳۷۹۴-۳۷۹۵

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

باد خشم و باد شهوت، باد آز

بُرد او را که نبود اهل نماز

کوهم و هستی من، بُنیادِ اوست

ور شوم چون گاه، بادم بادِ اوست

مولوی، شوی، دقراؤل، ایسات ۳۷۹۶-۳۷۹۷



ہر کہ را جامہ ز عشقی چاک شد

اوز حرص و حملہ عیبی پاک شد

مولوس، شوس، دقراول، پیت ۲۲

کنج حضور، پرویز شہباز، برنامہ ۹۱۸

عقلِ جُزوی، گاہ چیرہ، گہ نِگون

عقلِ کَلّی، ایمن از رَیبُ المنون

رَیبُ المنون: حوادث ناگوار

مولوی، شوی، دقتر

سوم، پیت ۱۱۴۵

کنج حضور، پرویز

شہبازی، برنامه ۹۱۸

کرده حق، ناموس را صد من حديد

امى بسى بسته به بند ناپيد

حديد: آهن

مولوى، مثنوى، دفتر اول، بيت ۳۲۴۰

گنج حضور، پرويز شهبازى، برنامہ ۹۱۸



دیدِ ما را دیدِ او نِعَمَ الْعَوْضِ یابی اندر دیدِ او کُلَّ غَرَضِ



علت: بیماری
نِعَمَ الْعَوْضِ: بهترین عوض

مولوی، مثنوی،

دفتر اول، بیت

۹۲۲

گنج حضور، پرویز
شعبازی، برنامه ۹۱۸

فضاکہ تیر حواڈ شہ توہمی انداخت
تور اکندہ عنایت از آن سپس سہری

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارہ ۳۰۵۶

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامہ ۹۱۸

عشق، از اوّل چرا خونی بُود؟

تا گریزد آنکه بیرونی بُود

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۵۱

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش

باخبر گشتند از مولای خویش

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

گنج

حضور

پرویز

شهبازی

برنامه ۹۱۸



حکمِ حق گسترده بهر ما بساط که: بگویند از طریقِ انبساط

بساط: هر چیز
گسترده
مانند فرش و
سفره

مولوی، شومی،

دقراول،

میت ۲۶۷۰



کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

که درون سینه شرحت داده ایم

شرح کندر سینه است بنهاده ایم

مولوی، شوی، دقتر پنجم، پست ۱۰۶۷

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

فکر، آن باشد که بگشاید رهی
راه، آن باشد که پیش آید شهی
شاه آن باشد که از خود شه بود
نه به مخزن ها و لشکر شه شود

مولوس، شوس، دقردوم، لپات ۳۲۰۸-۳۲۰۷

کنج حضور، پرویز شهباز، برنامه ۹۱۸

اختیار آن را نکو باشد که او
مالکِ خود باشد اندرِ اتَّقُوا

اتَّقُوا: تقوا پیشه کنید، پرهیز کنید.

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار
دور کن آلت، بینداز اختیار

زینهار: بر حذر باش، کلمه تنبیه

مولوی، شوی، دقتر پنجم، ایسات ۶۵۰-۶۴۹

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

همچو مستی، کو جنایت‌ها کند
گوید او: مَعذُورٌ بُوَدِم مَن ز خُود
گویدش لیکن سبب ای زشتکار
از تو بُد در رفتنِ آن اختیار

بیخودی نآمد به خود، توش خواندی
اختیارت خود نشد، توش راندی

مولوی، شوی، دقتر پنجم، ایات ۴۱۰۷-۴۱۰۵

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

پیشِ بینا، شد خموشی نفع تو بهر این آمد خطابِ اَنْصِتُوا

اَنْصِتُوا: خاموش باشید

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸



بی‌مرادی شد قلاووزِ بهشت حُفَّتِ الْجَنَّةُ شِنُو اِی خُوش سِرِشْت

قلاووز: پیش‌آهنگ، پیشرو لشکر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

«حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ، وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شد

و دوزخ در شهوات.»

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۱۸

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر

او همین داند که گیرد پای جبر

کاهلی: تنبلی

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد

تا همان رنجوری اش، درگور کرد

رنجور: بیمار

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۰۶۸_۱۰۶۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

مولانا شورش، دقتر لؤل، پیت ۱۴۶۳

لفظِ جبرم، عشقِ رابی صبر کرد
و آنکه عاشق نیست، حبسِ جبر کرد

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

این، مَعِيَّتْ با حق است و جبر نیست این تَجَلِّي مَه است، این ابر نیست

تَجَلِّي: تابش، روشن

مَعِيَّتْ: همراه بودن، همراهی. خدا با
شماست هر کجا که باشید.

مولود، شور، دقتر اول، بیت ۱۴۶۴

«... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيَّنَ مَا كُنْتُمْ...»

«... وهر جا که باشید همراه شماست...»

قرآن کریم، سوره حدید (۵۷)، آیه ۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸



صبح نزدیک است، حاش، کم خروش
من، بھی کوشم پی تو، تو ملکوش

مولوی، مثنوی، دفتر

سوم، بیت ۴۱۱

گنج حضور، پرویز

شہبازی، برنامه ۹۱۸



گر قضا پوشد سیه، همچون شَبَت
هم قضا دستت بگیرد عاقبت

گر قضا صد بار، قصدِ جان کند
هم قضا جانانت دهد، درمان کند

این قضا صد بار اگر راهت زند
بر فرازِ چرخ، خرگاهت زند

خرگاه: خیمهٔ بزرگ

مولانا شوهر، دقرا قول، بیت ۱۲۶۰-۱۲۵۸

مولوس، دیولک، شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

دَمِ او جان دهدت، روز نَفْتُ پدیر

کارِ او کُن فیکون ست، نه موقوفِ علل

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

می رود از سینه ها در سینه ها از ره پنهان صلاح و کینه ها

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

گنج حضور
پرویز شهبازی
برنامه ۹۱۸



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ۲۶۳۶

از قرین بی قول و گفت و گوی او خویدزد دل نهان از خوی او

قرین: همنشین

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

هرچه صورت می وسیلت سازدش

زان وسیلت، بحر دُور اندازدش

مولود، شومر، دقراؤل، بیت ۱۱۱۳

گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۱۸



کارِ من بی‌علّت است و مُستقیم
هست تقدیرم نه علّت، ای سَقیم
سَقیم: بیمار

عادت خود را بگردانم به وقت
این غبار از پیش، بنشانم به وقت

مولوس، شوس، دقتر دوم، لپت ۱۶۲۷-۱۶۲۶



گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۹۱۸

آینه هستی چه باشد؟ نیستی
نیستی بر، گر تو ابله نیستی

نیستی و نقص، هر جایی که خاست

آینه خوبی جمله پیشه هاست

مولوی، مثنوی، دفتر اول

ایات ۳۲۰۴ و ۳۲۰۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸



مولانا شورش، دقتر دوم، پیت ۶۹۰

کارگاهِ صنعِ حق چون نیستی است
پس بروینِ کارگه بی قیمتی است

گنج حضور، پرویز شهبازی
برنامه ۹۱۸

أَذْكُرُوا اللَّهَ كَرَّ هَرِ اَوْبَاشِ نِيَسْتِ
اِرْجِي بِرِ پَآيِ هَرِ قَلَّاشِ نِيَسْتِ

قَلَّاشِ: بِي كَارِه، وِلْگَرْد، مُفْلَس

لِيك تُو آيِس مَشُو، هَم پِيل بَاش
وَر نَه پِيلِي، دَر پِي تَبْدِيل بَاش

مولود، شور

دَقْر چَهَارَم، لِيَات ۳۰۷۲-۳۰۷۳

گنج مضمون

پرويز شهبازي

برنامه ۹۱۸



پس چه چاره جز پناہ چاره گر؟

نامیدی مس و، اِکسیرش نظر

مولانا شوری

دقتر دوم، پیت ۳۳۸۶

گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۱۸



کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

ناامیدی ها به پیش او نهمید

تا ز درد بی دوا سرون تمید

مولوی، شوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۷

کنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸



عربی توبه، همه جان کندن است مرک حاضر، غایب از حق بودن است

مولوی

مشوی، دفتر ترجم، بیت ۷۷۰





مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۲۹

هر خیالی را خیالی می خورد

فکر آن، فکر دیگر را می چرد



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

کنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

چون تہی گشت و، وجودِ او نماند
بازِ جانش را خدا در پیش خواند

چون شکست آن کشتیِ او بی مُراد
در کنارِ رحمتِ دریا فتاد

مولوی، شومی، دفترِ نجم، ابیات ۲۲۷۷-۲۲۷۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

جان به حق پیوست چون بیهوش شد

موج رحمت آن زمان در جوش شد

چونکه جانش وارheid از ننگِ تن

رفت شادان پیشِ اصلِ خویشتن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، آیات ۲۲۷۸-۲۲۷۹



باز، رحمت پوستین دوزیم کرد توبه شیرین چو جان روزیم کرد

پوستین دوزی: وصله زدن بر پوستین، در اینجا به معنی
اغماض و چشم پوشی از گناه

هر چه کردم، جمله ناکرده گرفت
طاعت ناکرده آورده گرفت

همچو سرو و سوسنم آزاد کرد
همچو بخت و دولتم دلشاد کرد

نامِ من در نامهٔ پاکان نوشت

دوزخی بودم بیخشیدم بهشت

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۱۰

آه کردم، چون رَسَن شد آهِ من

گشت آویزان رَسَن در چاهِ من

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۱۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

آن رَسَن بگرفتم و بیرون شدم

شاد و زَفَت و فَرِبِه و گلگون شدم

رَسَن: ریشمان، طناب

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ایات ۲۳۱۲-۲۳۱۳

زَفَت: بزرگ، ستر

در بِن چاهی همی بودم ز بون

در همه عالم نمی گنجم کنون

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

آفرین ها بر تو بادا ای خدا
ناگهان کردی مرا از غم جدا

مولوی، شومی، دفتر ترجم، آیات ۲۳۱۴-۲۳۱۵

گر سرِ هر موی من یابد زبان
شکرهای تو نیاید در بیان

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

توز طفلی چون سبب‌ها دیده‌ای در سبب، از جهل بر چفسیده‌ی چفسیده‌ی: چسبیده‌ای

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، آیات ۳۱۵۳-۳۱۵۴

با سبب‌ها از مُسبِّب غافل سویِ این روپوش‌ها زان مایلی

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

مولوی، مشوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۵

چونکہ سبب ہا رفت ، بر سر می زنی رستا و رستا ہا می کنی

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامہ ۹۱۸

رَبِّ مِی گوید: برو سویِ سبب چون ز صنعم یاد کردی؟ ای عجب

صُنْع: آفرینش، آفریدن، عمل، کار، نیکی کردن، احسان

گفت: زین پس من تو را بینم همه
ننگرم سویِ سبب و آن دَمَدَمَه

دَمَدَمَه: شهرت، آوازه، مکر و فریب

گویدش: رُدُّوا لَعَادُوا، کارِ توست
ای تو اندر توبه و میثاق، سُست

رُدُّوا لَعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوباره به آنچه که از آن نهی شده‌اند، بازگردند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۱۵۸-۳۱۵۶

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم
رحمتہم پُرسست، بر رحمت تنم

ننگرم عهدِ بدت، بَدھم عطا
از گَرم، این دم چو
می خوانی مرا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۱۶۰-۳۱۵۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

کاین طلب کاری، مُبارک جنبشی ست
این طلب در راهِ حق، مانع‌گشی ست

این طلب، مفتاحِ مطلوباتِ توست
این سپاه و نصرتِ رایاتِ توست

رایات: جمع رایة، پرچم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۴۴۲-۱۴۴۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

این طلب همچون خروسی در صیاح
می زند نعره که: می آید صَباح

صیاح: بانگ کردن، آواز دادن

گرچه آلت نیستت تو می طلب
نیست آلت حاجت، اندر راهِ رَب

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۴۴۴-۱۴۴۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸



هر که را اینی طلب کار ای پسر
یار او شو، پیش او انداز سر

کز جوارِ طالبان، طالب شوی
وز ظلالِ غالبان، غالب شوی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۴۴۶-۱۴۴۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

جوار: همسایگی

ظلال: سایه

گر یکی موری سلیمانی بُوست
منگر آندر بُوستنِ او سُوست سُوست

هرچه داری تو، ز مال و پیشه‌ای
نه طلب بود آوّل و اندیشه‌ای؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۴۴۸-۱۴۴۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، پرتامه ۹۱۸



زین کمین، بی صبر و حزمی گس نجست

حزم را خود، صبر آمد پا و دست

حزم کن از خورد، کین زهرین گیاست

حزم کردن زور و نور انبیاست

کاه باشد کو به هر بادی جَهد

کوه کی مر باد را وزنی نهد؟



حَزْمٌ، سُوءُ الظَّنِّ گفته‌ست آن رسول هر قدم را دام می‌دان ای فضول

فضول: زیاده‌گو، کسی که به افعال غیر ضروری پردازد.

گنج‌مقبور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۱۸

مولوی، مثنوی، دفتر
سوم، بیت ۲۶۸

گنج حضور ، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۱۸

مولوی، مثنوی، دفتر

اول، بیت ۳۲۸۴



گر ندیدی دیورا، خود را ببین

بی جنون نبود کبودی در جبین

جبین: پیشانی

از قرین بی قول و گفت و گوی او خوید ز ددل نهان از خوی او

قرین: همنشین

هر طرف غولی همی خواند تو را
گای برادر راه خواهی؟ همین بیا

ره نمایم، همراهت باشم رفیق
من قلاووزم در این راه دقیق

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۱۸-۲۱۶

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

نی قلاووزست و نی ره داند او
یوسفا، کم رو سوی آن گرگخو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

می رود از سینه‌ها در

سینه‌ها

از ره پنهان، صلاح و

کینه‌ها

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

کنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

حزم، آرت باشد که نفرسد تو را

چرب و نوش و دام‌های ایستگاه

مولوی، شوی، دقتر سوم، بیت ۲۱۹

کینه طلب در تو کرد کار خداست
ز آنکه هر طالب به مطلوب بر سر است



مولوی

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴

کنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

کنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

مولوی، دیوان

شمس، رباعی شماره ۵۳۱

امروز خوش است هر که او جان دارد

رو بر کف پای میر خوبان دارد

چون بلبلی مست داغ هجران دارد

مسکن شب و روز در گلستان دارد

جمع باشید در حریفان، ز آنکه وقتِ خوب نیست

هر حریفی کو بخشد ورسد از اصحاب نیست

روی بستان را نیند، راه بستان کم کند

هر که او کردان و نالان شیوه دولاب نیست

دولاب: چرخ چاه، چرخ که با آن جهت آبیاری کردن
(زاعت از چاه آب کشند).

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸ مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۹۳

ای بختِ کامِ دل اندر جهانِ آب و گل

مرد و انر سوی آن جو، کاندرا آن جو آب نیست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۹۳

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ سَيِّئًا...

«اعمالِ کافران چون سراپی است دریا بانی.

قشنه، آبش پندارد و چون بدان نزدیک شود هیچ نیابد....»

قرآن کریم

کنج حضور

سوره نور (۲۴)، آیه ۳۹

پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

کلیج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

برزند از جان کامل معجزات

بر ضمیر جان طالب خون حیات

مولوی، شومی، دختر ششم، بیت ۱۳۰۸

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

لذتِ بی کرانه ویراست، عشق شده ست نامِ او

قاعده خود شکایت است، ورنه بها چرو بود؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۰

گر چپ و راست طعنه و تشنیع بیهدهست از عشق برگردد آن کس که دلشدهست

تشنیع: بدگویی، زشت‌گویی

مولوی، دیوان

شمس، غزل

شماره ۴۴۶



گنج حضور ،
پرویز شهبازی،
برنامه ۹۱۸

ز لاسماکِ دل برآ، ماها و شب رو روز کنم

تا نکوید شب زور کاش شب مهتاب نیست

بی خبر باد دل منسوز نکا، و کا، و

گر دلم لرزوک ز عشقش چونک دل سیاب نیست

سیماب: جیوه

کلیج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸ مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۹۳

عقل چو پند سپید، برو که جست و رفت بادلِ دیوانه که کرده است جناب؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۳۲

کنج حضور،

پرویز شهبازی،

برنامه ۹۱۸



تا عشق کنارِ خویش بگشاد
اندیشه گریخت بر کناره

چون صبر بدید آن هزیمت
او نیز بجست یکسواره

هزیمت: فرار

شد صبر و خرد بماند سودا
می‌گرید و می‌کند حراره

حراره: سرود و تصنیف خواندن، گرمی و علاقه نشان دادن

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۵۷

یارِ منی، زود فروجه ز خر خر بفروش و برهان بی درنگ

مولوی، دیوان شمس،
غزل شماره ۱۳۳۲



کنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۱۸

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

یک زمان کار است بکنزار و بتاز کار کوته را مکن بر خود دراز

مولوی، شومی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱

مولوی، شوی، دقتو بحم،

میت ۱۸۲

کنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۹۱۸



خواه در صد سال، خواهی یک زمان
این امانت واگذار و وارهان

گزاردن: انجام دادن، ادا کردن

کونِ خری، دنبِ خری گیر و رو رو که کلیدی نَبود در مدنگ

مدنگ: قفل، چوبِ پسِ در

مولوی، دیوان شمس، غزل

شماره ۱۳۳۲



کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

گنج‌مصور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۱۸

مولوی، مثنوی، دفتر
دوم، بیت ۳۶۹۲

پس شما خاموش باشید اَنْصِتُوا
تا زبان تان من شوم در گفت و گو

آن لب کہ بُود کونِ خری بوسہ گہ او کی یابد آن لب، شکرِ بوس مسیحا؟

کونِ خر: کنایہ از احمق و ابلہ،
سخنان و هیجاناتِ من ذہنی

مولوی، دیوانِ شمس، غزل شماره ۹۶

کنج حضور، پرویز شہباز،
برنامہ ۹۱۸





گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۱۸

چون تو گوشِی، اوزبان، نی جنسِ تو
گوش‌ها را حق بفرمود: اَنْصِتُوا

مولوی، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۱۶۲۲

راز مگو پیش خران، ای مسیح بادهستان از کفِ ساقی شنگ

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۳۲

کنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۹۱۸



تا کنی مر غیر را حَبِر و سَنی خویش را بدخو و خالی می کنی

مولوی، شوی، دقت و نجوم، بیت ۳۱۹۶

حَبِر: دانشمند، دانا
سَنی: رفیع، بلند مرتبه

این ره چنین دراز به یکدم میسرست

این روضه دور نیست، چو رهبر تو را رضا است

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

مولوی، دیوان شمس،

ترجیعات ۲۵



یک زمان کار است بگزار و بتاز
کارِ کوتاه را مکن بر خود دراز

خواه در صد سال، خواهی یک زمان
این امانت واگذار و وارّهان

گزاردن: انجام دادن، آدا کردن

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۱۸

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم،

ابیات ۱۸۱ - ۱۸۲



هزار ابرِ عنایت بر آسمانِ رضا است
اگر ببارم از آن ابر بر سرت ببارم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

ای جان، اگر رضایِ تو غم خوردنِ دل است
صد دل به غم سپارم بهر رضایِ تو

کنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۹۱۸



مولوی، دیوان شمس،
غزل شماره ۲۲۳۶

چون رضایِ دلِ تو در غمِ ماست یک چه باشد؟ هزار بایستی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۵۶

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟ در کفِ شیرِ نرِ خون‌خواره‌ای

مولوی، شومی، دگر ششم،
میت ۵۷۷



کنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۹۱۸

کنج حضور، پرویز شهباز، برنامه ۹۱۸

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت

۱۷۸۸_۱۷۸۹



همچو قوم موسی اندر حرّتیہ
ماندہی بر جای، چل سال ای سفیہ

سفیہ: نادان، بی خرد

حرّ: گرما، حرارت

می روی ہر روز تا شب ہرّو لہ
خویش می بینی در اوّل مرحلہ

بیاموز از پیمبر کیمیایی
که هرچت حق دهد، می‌ده رضایی

هرچت: هر چه تو را

همان لحظه در حنّت گشاید
چو تو راضی شوی در ابتلایی

مولوی، دیوان شمس،

غزل شماره ۲۶۷۵

ابتلا: آزمایش، امتحان، بلا

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸



مولوی، مثنوی،

دفتر سوم، بیت

۳۰۷۳

قفل ز قست، کشایندہ خدو
دستہ تسلیم زک و لندر رضا

زفت: ستبر، بزرگ

کنج حضور، پرویز شہباز، برنامه ۹۱۸

باز آفتابِ دولت بر آسمان برآمد
باز آرزویِ جانها از راهِ جان درآمد

برآمد: طلوع کرد

باز از رضایِ رضوان درهایِ خُلد وا شد
هر روح تا به گردن در حوضِ کوثر آمد

خُلد: جاودانگی

باز آن شهی درآمد کاو قبلهٔ شهبانست
باز آن مهی برآمد کز ماه برتر آمد

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۸۴۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

باز فرمود او که اندر هر قضا هر مسلمان را رضا باید، رضا

مولو، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۴

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه
۹۱۸

حدیث

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَنْ لَمْ يَرْضَ
بِقَضَائِي وَ لَمْ يَبْصِرْ عَلَيَّ بَلَاءِي
فَلْيَلْتَمِسْ رَبًّا سِوَايَ.»

خدای متعال فرمود: «هر که به
قضای من، رضا ندهد و بر بلای
من نشکاید، باید خدایی جز من
بجوید.»



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۲۶

از تو زدن تیغ تیز، وز دل و جان صد رضا
یک سخنم چون قضا، نی اگر، نی مگر

یک سخنم: کسی که بر سر گفته خود
نی اگر، نی مگر: سُست و مُردد
می ایستد، یک کلام
نیستم، قاطعم

گر بکشی ذوالفقار، ثابتم و پایدار
نی بگریزم چو باد، نی بمرم چون شرر

ذوالفقار: مطلقاً شمشیر
مُردن: خاموش شدن

گنج مضمون، پرویز
شهبازی، برنامه
۹۱۸



ور نمی تانی، رضاده ای عیار
گر خدا رنجت دهد بی اختیار

که بالای دوست تطهیر
شماست
علم او بالای تدبیر
شماست

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰۶-۱۰۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸



مولوی، دیوان

شمس، غزل

شماره ۶۵۲

دانی که در این کوی رضا بانگ
سگان چیست؟
تا هر که مَخْنَثُ بُودِ اَنَشِ بِرماند

مَخْنَثُ: ترسو

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

گنج مضمون، پرویز

شهبازی، برنامہ

۹۱۸



چون قضایِ حق رضایِ بنده شد
حکمِ او را بندهٔ خواہنده شد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۰۶

کین طلب در تو گروگانِ خداست
زانکہ ہر طالب بہ مطلوبی سزااست

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴

رسولِ غم اگر آید بر تو کنارش گیر همچون آشنایی

کنار گرفتن: در آغوش گرفتن، بغل کردن

جفایی کز بر معشوق آید

نثارش کن به شادی مرحبایی

مولوی، دیوان

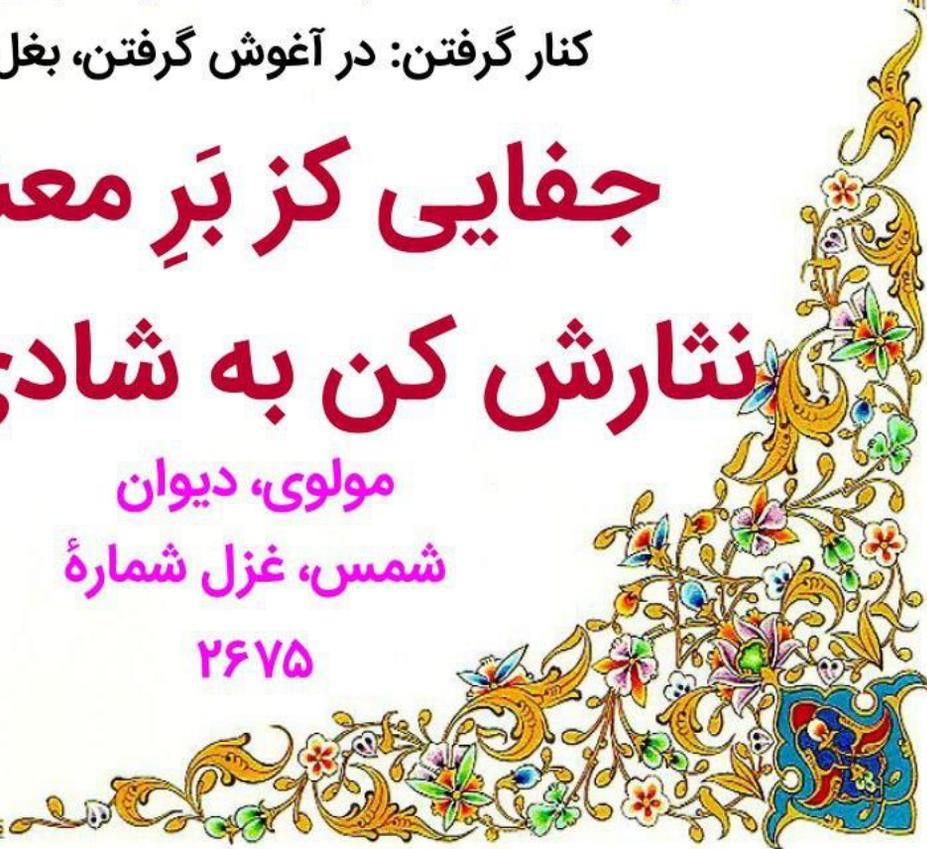
شمس، غزل شماره

۲۶۷۵

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه

۹۱۸



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت

۳۶۴۴_۳۶۴۶



هست مهمانخانه، این تن ای جوان

هر صبحی ضیف نو آید دوان

ضیف: مهمان

هین مگو کین ماند اندر گردنم

که هم اکنون باز پرد در عدم

هرچه آید از جهان غیب و ش

در دلت ضیف است، او را دار فوش

توبه در معنی اصلی خودش یعنی شناسایی
من‌ذهنی و عقب کشیدن از آن، انداختن آن
و در نتیجه زنده شدن به زندگی در این
لحظه به طوری که دیگر به من‌ذهنی
برنگردیم.

اما یک نفر می‌تواند درحالی که من‌ذهنی را
نگه می‌دارد توبه هم بکند که این توبه توبهٔ
من‌ذهنی است.

گنج حضور پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

یکی از خاصیت‌های من ذهنی ترس

است.

ترس به این علت است که مرکز ما که این

چیزها هستند دائماً فرو می‌ریزد.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

تسلیم یا پذیرش اتفاق این لحظه
قبل از قضاوت و رفتن به ذهن
بدون قید و شرط دوباره مرکز ما
را عدم می کند و وقتی مرکز ما
عدم می شود برای اولین بار
هشیاران از طریق عینک عدم یا
زندگی به خودمان و به جهان نگاه
می کنیم.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

توبہ من ذہنی:

یعنی ما بہ صورت من ذہنی توبہ

نکنیم، این کار طول می کشد و فوراً

بہ وسیلہ ذہنمان نباید دنبال نتیجے

بگردیم.

کنج حضور، پرویز شہبازی، برنامه ۹۱۸

توبه واقعی:

توبه واقعی موقعی است که فضا را باز می‌کنیم، به صورت هشیاریِ ناظر، ذهنمان را نگاه می‌کنیم می‌بینیم یک همانیدگی وجود دارد، همانیدگی را شناسایی می‌کنیم، باور است، شخص یا پول است، آن را می‌اندازیم. وقتی می‌اندازیم این توبه واقعی است.

گنج مضمور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

وقتی که ما توبه واقعی کنیم هشیاری یا فضای درونمان خودش را به ما نشان می‌دهد، متوجه می‌شویم که از جنس این جسم‌ها نیستیم، نباید در گذشته و آینده باشیم، باید در این لحظه باشیم، منتها همه این‌ها تدریجی صورت می‌گیرد، فوراً صورت نمی‌گیرد.

آیا ممکن است یک لحظه هم صورت بگیرد؟ بله، ممکن است ولی چرا صورت نمی‌گیرد؟ برای این که تبدیل مرکز جسمی به مرکز عدم یا فروریزش همانیدگی‌ها در ما می‌تواند با یک فضاگشایی گسترده صورت بگیرد، ولی ما آن کار را انجام نمی‌دهیم.

توبهٔ من‌ذهنی پشیمان شدن است،
تأسف خوردن است، احساسِ گناه
است، و این‌ها به‌درد نمی‌خورند.
باید آن موضوعِ توبه که در واقع
دارد به ما درد می‌دهد را شناسایی
کرده و بیندازیم.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

با فکر هر چه خیر می‌مانند بشویم ، به درد

حتم مر شود.

کنج حضور ، پرویز شهبازی ، برنامه ۹۱۸

شما باید ابیاتی را که به دلتان می‌نشیند و چراغ است، حفظ کنید و تکرار کنید تا در ذهن شما هم طرح مخصوص شما، خودش را به شما نشان بدهد.

پس تکرار لازم است، مداومت برای دوسه سال لازم است تا هر لحظه یادمان بیفتد که اگر مرکز ما جسم است فوراً عدم کنیم، و تعهد داشته باشیم به مرکز عدم، اگر تعهد داشته باشیم به مرکز عدم، از این مرکز عدم و فضای گشوده‌شده، همیشه خرد زندگی، حس امنیت، هدایت و قدرت و شادی زندگی، خواهد آمد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

اگر کسی متعهد به مرکز عدم باشد و مرتب
یادش بیفتد که باید فضا باز کند تا مرکزش
عدم بشود و از وضعیت این لحظه، چه
خوب چه بد، هویت نگیرد، زندگی نخواهد،
خوشبختی نخواهد، در این صورت این
تبدیل صورت خواهد گرفت.
یعنی به محض این که یادش آمد که حالش
خراب شد، فضا را باز کند و مرکز را عدم
بکند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

افرادی که در ریاضیات، فیزیک یا رشته‌های فنی
دیگر، مسئله حل کرده‌اند می‌دانند که برای حل
مسئله، فهم مسئله خیلی مهم است؛ به محض این که
مسئله را درست بفهمیم، راه حل خودش را نشان
می‌دهد.

يك علم ای از ما انسان‌ها اصلاً نمی‌خواهیم مسئله را
بفهمیم، می‌خواهیم مسئله را نفهمید حل کنیم.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

هر کسی به این جهان می آید قضا و
طرح زندگی ایجاب می کند که
برود من ذهنی درست کند،
من ذهنی قضاوت و مقاومت دارد.
یکی از معانی مقاومت این است که
شما از اتفاق این لحظه زندگی
می خواهید، چرا؟ چون با چیزهای
آفل هم هویت هستید.

گنج مضمون، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

تمام اجزای و وضعیت این کخط که

به اصطلاح و وضعیت رامی سازد

آفل اند، همه العادش در حال

تغییر هستند.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

من ذهنی اصلاً ما نیستیم و این طرح زندگی
شبیه آن نه ماه اول زندگی ما موقت بوده،
ما باید همین نه سال، هفت، هشت سال
درون ذهن می ماندیم و نباید بیشتر بمانیم.
استفاده از عقل من ذهنی فقط سبب
شکست و ناامیدی ما می شود و جزو
طرح زندگی و قضا نیست.

گنج مضمون، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

من ذهنی یک نفر است، بعد بر اساس یک نفر
بودنش، افراد دیگر را منعکس می کند. برای
هر کسی یک من ذهنی منعکس می کند، به صورت
من ذهنی با آنها ارتباط برقرار می کند،
در صورتی که ما باید به صورت هشیاری با مرکز
عدم، با خرد زندگی و به صورت زندگی به زندگی
با هم دیگر ارتباط برقرار کنیم.

یک مادر با بچه اش، بچه با مادرش از طریق
عشق باید ارتباط پیدا کنند. در ضمن قیافه شان را
هم می بینند، ذهنشان یک تصویری هم نشان
می دهد. ولی با آن تصویر همانیده نیستند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

همین که فضا را باز می‌کنیم، مرکز عدم
می‌شود، متوجه می‌شویم که ما حالتی پیدا
کردیم، مثل این که داریم عذرخواهی
می‌کنیم از زندگی، که این کاری که تا
حالا من کرده بودم اشتباه بود. از خداوند
عذرخواهی می‌کنیم نه از خود دنیا، مردم.
چرا؟ برای این که او مرتب فواسته از
طریق قضا این تبدیل انجام بشود.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

یک نیروی که بگویم نیروی قضا یا خداوند

است، مرتب می‌خواهد ما را آزاد کند و این ما

بوده ایم که با مرکز جسمی، جلوی کار خداوند را

کنج حضور، پرویز شهبازی،

گرفته بودیم.

برنامه ۹۱۸



اگر شما در زندگی تان مقدار زیاد می مسئلہ دارید، مسائل را شما با
من ذہنی دست کردہ اید، می توانید مسائل تان را یواش یواش
حل کنید و بدانید کہ حل مسائل گذشتہ ہم بہ تدریج صورت
می گیرد.

کنج حضور، پرویز شہبازی، برنامه ۹۱۸

از وقتی که ما ازدواج می کنیم من ذهنی با من ذهنی از دواج
می کند، شروع می کنیم به درد سازی، مسئله سازی،
مانع سازی، دشمن سازی، قطب سازی، یعنی در واقع ما
همسر نمی گیریم، یک نفر را می گیریم که با او دعوا کنیم، قطب
درست کنیم، با او ستیزه کنیم. با ستیزه به اصطلاح پوسته
من ذهنی مان را محکم کنیم که من جدا هستم، من جدا از تو
هستم. من ذهنی می خواهد بگوید که من جدا هستم.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

وضعیت‌هایی که ذهن نشان می‌دهد، در آن
زندگی نیست. زندگی، خودتان هستید.
خودتان چجوری خودتان را پیدا می‌کنید؟
خودتان را چجوری به خودتان نشان می‌دهید؟
بافضاگشایی.

پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

گنج حضور



کنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

من ذهنی تماماً عیب است، از هر طرفی

نگاه می کنی یک اشکال دارد، مسئله، مانع

و دشمن دارد، درد و گرفتاری دارد و همه را

هم از دیگران می داند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

کسی که روی دیگران کار نمی‌کند،
روی خودش کار می‌کند، پس متعهد
به خودش، متعهد به مرکز عدم است،
متعهد به درست کردن خودش است،
کار می‌کند، وقت می‌گذارد، پول
می‌گذارد، حواسش به خودش است.

این‌ها را طلب می‌گویند.

وقتی که من ذهنی به
چیزی که می‌خواهد و با
آن همانیده است، نرسد،
نصیبتش نشود، بی‌مراد
می‌شود و به قول مولانا
خشمگین می‌شود.



کنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸



هر چه بیشتر من دهنی رانکه دارید،

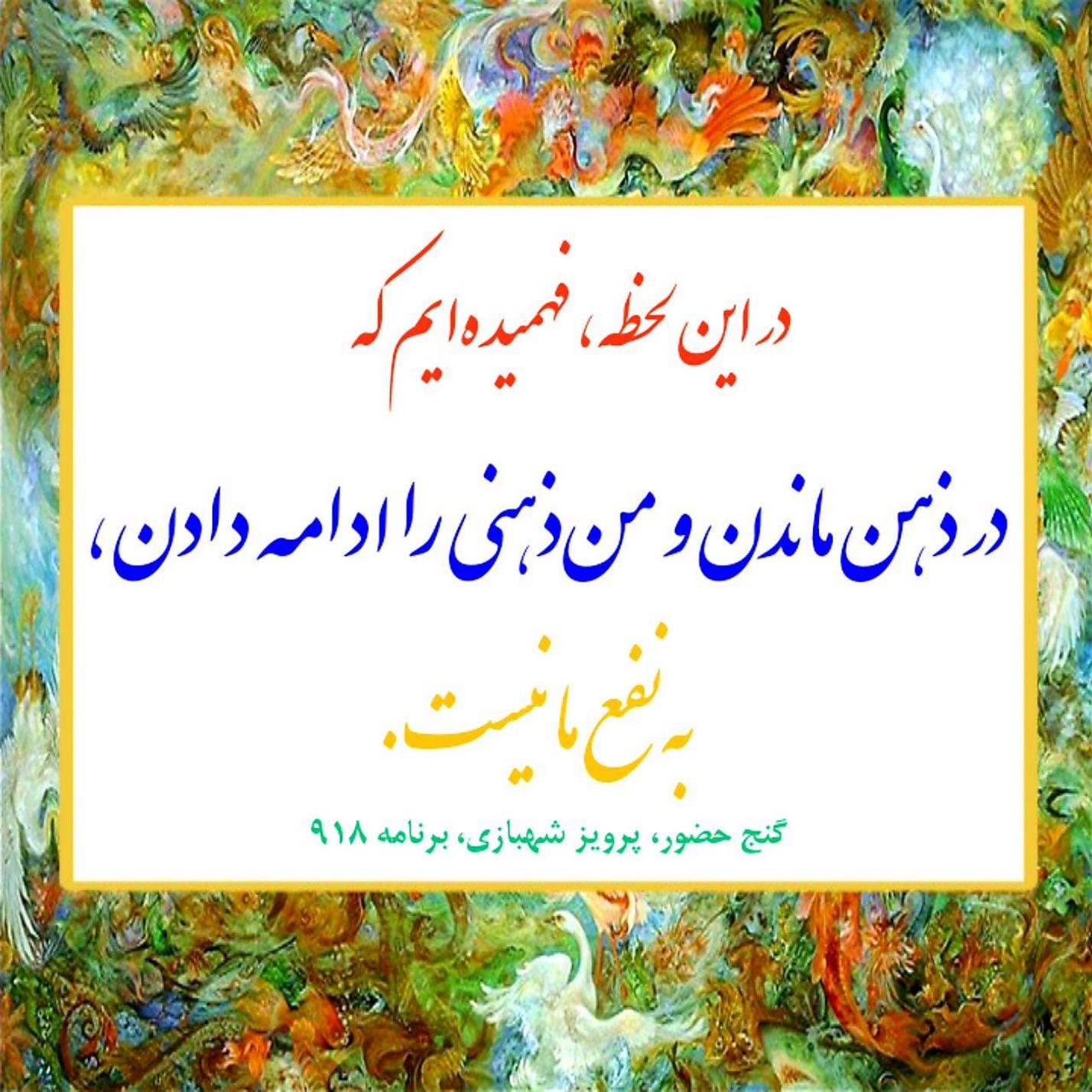
بیشتر ضرر به شما خواهد زد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

فضاگشایی یعنی چه؟

فضاگشایی یعنی درک عمیقِ این موضوع که وضعیتِ این لحظه هرچه باشد، خوب یا بد ذهنِ من می گوید، به من زندگی نمی دهد، من از آن زندگی نمی خواهم.

ذهنِ من هرچه که نشان می دهد در آن زندگی نیست. چون نیست، نمی تواند من را عصبانی کند. اتفاق نمی تواند من را عصبانی کند، اتفاق یک موجودِ ذهنی است؛ آن چیزی که من هستم و اصل است، فضای گشوده شده است.



در این محظ، فهمیده ایم که

در ذهن ماندن و من ذهنی را ادامه دادن،

بہ نفع مانست.

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامه ۹۱۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

اشکال بزرگ ما این است
که ما اول به وسیلهٔ ذهن
می فهمیم. ذهن فضای علت
و معلول است.

کنج حضور

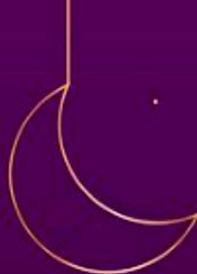
پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

از موقعی که شما فضا را باز می‌کنید،
مرکزتان عدم می‌شود، این حالت در شما
هست، اصلاً شما می‌توانید این شعرها را
نخوانید همین کار را بکنید، شما مسئله را
فهمیدید راه‌حلش را هم فهمیدید، منتها ما
به این سادگی قضیه را متوجه نمی‌شویم،
می‌فهمیم‌ها! عمل نمی‌کنیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

من ذهنی پول را می خواهد، باور را
می خواهد، مسافرت را می خواهد،
آدم‌هایی که با آنها همانیده هست
را می خواهد، مقام را می خواهد،
همه چیز را می خواهد،

من ذهنی حتی درد را هم می خواهد.



گنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

ما باید متوجه بشویم که آیا خواستن
این چیز به وسیلهٔ من ذهنی ما صورت
می‌گیرد؟ اگر پاسخ بله است، این
هوای نفس است.

ما با ماندن در ذهن، به خودمان و به دیگران
دائماً ضرر می‌زنیم و این مسائل را و ضررها را
ما به‌وجود آورده‌ایم، چون من‌ذهنی داشته‌ایم.
وقتی فضا را باز کنیم و مرکز را عدم کنیم، دیگر
آن‌جا متوقف خواهیم شد. منتها متوقف کردن
مسئله‌سازی کافی نیست، باید مسائل گذشته
را با فضای گشوده‌شده حل کنیم یکی‌یکی، دیگر
هیچ مسئله‌ای در زندگی ما نماند و مسئله جدید
هم درست نکنیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

ابیات مولانا را که حفظ می‌کنید،
هرکدام با دیدی که ایجاد می‌کنند یک
کمکی، یک نیروی محرکه‌ای در شما
به وجود می‌آورد. ممکن است این ابیات
اگر همه با هم کمک کنند، شما یک دفعه
از روی همانیدگی‌ها و به‌طور کلی
من‌ذهنی پیرید و من‌ذهنی‌تان تبدیل
بشود. فرهنگ زندگی و طرز دیدتان
عوض بشود.

وقتی من ذهنی تشکیل می شود و همانندگی ها به
مرکزمان می آید یک خواستنی در ما ایجاد می شود که
هوای من ذهنی یا هوای نفس است.
هوای نفس مربوط به ساختار ذهن است و مربوط
به محتوانیست. می بینید که ذهن برایش فرق نمی کند،
این را می خواهد، آن را می خواهد، بنابراین خواستن
من ذهنی به چیزهای مختلف بستگی ندارد.

شهبازی، برنامه ۹۱۸

کنج حضور، پرویز

وقتی حضورِ ناظر برقرار می‌شود، تازه ما می‌فهمیم
که در ذهنمان چه خبر است، چه فکرهای منفی‌ای
می‌کنیم، چقدر منافقیم ما! چقدر حرف می‌زنیم و
عمل نمی‌کنیم، چه قول‌ها به خودمان و دیگران
دادیم که عمل نکردیم، اصلاً به فکرِ عملش هم
نیستیم، چقدر دروغ می‌گوییم ما، تازه می‌فهمیم!
وقتی مرکز عدم می‌شود.

اساسِ زندگی مردم به شکایت است.
شکایت من ذهنی را بالا می‌آورد. یک
شکایت‌کننده، یک کسی آن‌جا باید باشد که
شکایت کند، پس من ذهنی با شکایت بالا
آمده. برای همین در این لحظه با خیانت به
آلست به خودمان جفا می‌کنیم می‌گوییم
ما از جنس زندگی نیستیم. خوب خداوند
می‌گوید از جنس زندگی نیستی؟ خوب
نباش! ای انسان تو اختیار داری.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

طرح این ابیات بدین منظور است که شما

خواستنِ من ذهنی را ببینید.

ببینید که این خواستنِ شما آیا به وسیلهٔ حلم و

نیروی زندگی کنترل می‌شود؟ اداره می‌شود؟

یا من ذهنی‌تان می‌خواهد؟



کنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۹۱۸



من ذهنی هزار کلاس هم درس بخواند
نمی‌تواند دادگری را یاد بگیرد. آخرِ سر
ظلم می‌کند. اگر بلد بود که به خودش با
من ذهنی ظلم نمی‌کرد.

هر کسی من ذهنی دارد، دارد به خودش
جفا می‌کند. ظلم می‌کند و به همه ظلم
می‌کند. آدم به خودش ظلم کند، به
دیگران نمی‌کند؟

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

ماآده ایم به این جهان کہ پس از ہفت ہشت سالگی،
نہ سالگی، دہ سالگی خداوند را وہی نہایت اوراہ مرکزمان
بیاوریم، نہ چیز ہارا! کہ متوجہ نیستیم.

گنج حضور، پرویز شہبازی،

برنامہ ۹۱۸



شاید بزرگ‌ترین چیزی که می‌توانیم
به فرزندان یاد بدهیم، این است که
بگوییم بچه‌جان نگاه کن وقتی بی‌مراد
شدی، که زیاد بی‌مراد خواهی شد،
به جای خشمگین شدن فضا باز کن!
بخند!

و ما باید با ارتعاش و رفتار خودمان،
همین را القا کنیم، یعنی این‌ها رفتارهایی
هستند که مثل حیوانات و پرندگان از
پدر و مادرمان یاد می‌گیریم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

وقتی یک ضروری به پدر و مادرمان می‌رسد
فضا را باز کنند، بخندند، خوب ما هم یاد
می‌گیریم، اگر بزنند قوی سرشان، فاراحت
بشوند، باهم دعوا کنند، دوسه ماه دائماً
بحث و جدل کنند و فاراحتی ایجاد کنند
خوب ما هم همین را یاد می‌گیریم.



کنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۱۸

اکثر مردم وقتی به آن چیزی که می‌خواهند با آن شهوت‌رانی کنند، نرسند، خشمگین می‌شوند. توجه کنید شهوت در این جا به معنی شهوت جنسی نیست. شهوت یعنی من ذهنی به هر چیز می‌رسد، برخوردار می‌شود، از جمله سکس، غذا، خریدن یک خانه، البته اگر با من ذهنی می‌خریم، رسیدن به یک مقام، حتی گرفتن یک مدرک، حتی تحصیل کردن، این‌ها می‌تواند شهوت باشد. برای همین است که از آن‌ها اصلاً هیچ نتیجه‌ای نمی‌گیریم.

نگاه کنید چقدر برای ما سخت است که
قبول کنیم داریم اشتباه می‌کنیم و به
این خواسته نرسیدم اشکالی ندارد، رها
می‌کنم، رضایت می‌دهم، روی خودم کار
می‌کنم. ما فکر می‌کنیم عقل من ذهنی باید
جایگزین عقل خداوند باشد و آن موقع
است که حوادث ناگوار می‌آید.

کنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۹۱۸



مولانا می گوید خداوند بعضی موقع ها
شما را پیروز می کند تا دوباره آرزو
کنید، با من ذهنی دست به عمل بزنید،
دوباره ناکام می کند تا بدانید که یک
نیروی دیگری پشت این کار است، ولی ما
این قدر انکار داریم فکر نمی کنیم نیروی
دیگری با قضا و کُن فکان پشت اتفاقات
است و زندگی ما را اداره می کند.

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۱۸



تعداد زیادی مردم می‌خواهند بدون دردِ سر واقعاً
به هدف‌های من‌ذهنی‌شان برسند. حتی شاید
به این برنامه گوش بدهند، بگویند آقا ما
می‌دانیم من‌ذهنی داریم، من‌ذهنی‌مان می‌خواهد به
هدف‌هایش برسد. می‌دانم هم رسیدن من‌ذهنی به
هدفش شهوترانی است، ولی یک کاری بکنیم
که زیاد دردِ سر نکشیم. خلاصه دردمان کم
بشود، ولی ما این زندگی من‌ذهنی را ادامه می‌دهیم،
این آدم بیرونی است.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

کسی که حواسش فقط به جمع کردن چیزها است
و به طور سطحی به موضوع کار کردن روی خود
نگاه می کند، حالا یک نیم ساعتی به این برنامه
گوش می کند، بعد هم دنبال کارش می رود،
می خواهد از این برنامه در بیزینسش استفاده
کند که بیش تر پول در بیاورد، مردم را عصبانی
نکند، این که منظور این برنامه این نیست که،
این بیرونی است.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸



زندگی، خدایوند، آزادی خواهد در اینر خطه با فضاکشایی با

لو بر خورد کنیم و اینر خاصیت فضاکشایی را هم در مرکز ما

گذشته است



گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۱۸

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۱۸



خداوند می گوید فرق نمی کند، پد یا خوب،
ذهنتان هرچه نشان می دهد بدهد. با من باید
با فضاگشایی پرخورد کنید، خودتان را باید از
طریق فضاگشایی باید بیان کنید، یعنی بزرگ تر
می شوید. ما از نظر جسمی که نمی توانیم
بزرگ تر بشویم، ولی از نظر فضای درون
می توانیم بزرگ تر بشویم.

ما دچار امراض مختلف می شویم، باز هم درک نمی کنیم،
تنبیه نمی شویم، یاد نمی گیریم، نمی پریم چرا این مرض ها
می آید؟! چرا من مریض می شوم؟ چرا بد نم دست کار
نمی کند؟

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۱۸



استفاده از خاصیت فضاگشایی در
درونمان که عدم را می بیند، چشم ما هم
به وسیله همین خاصیت می بیند، گوش ما هم
به وسیله همین خاصیت می شنود.

گنج حضور،

پرویز شهبازی،

پرنامه ۹۱۸



شما از من ذهنی و ابزارهایش که حرص، آز، شهوت، خشم، رنجش، کینه، حس سیر نشدن، رفتن به گذشته، حس تأسف، پشیمانی براساس چیزهای گذشته، مسئله‌سازی براساس چیزهای گذشته، مانع‌سازی، مقاومت و نگرانی از آینده است، به‌طور کلی ترس است، حسادت است که از مقایسه می‌آید، رقابت است؛ استفاده نکنید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

شما در طرحتان بگذارید که ابزار اصلی من دعوا
نیست، فضاگشایی است. ابزار اصلی من خردورزی
است، ولی عقل من ذهنی خرد نیست. خرد از آن
فضای گشوده شده می آید. همانی که سینه من
گذاشته اند، که از آن استفاده نکرده ام، یاد هم
نگرفته ام. الآن می خواهم یاد بگیرم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

وقتی فضا را باز می کنید، فکری
برایتان می آید که راه را باز می کند.
راه چیست؟ راه، راه های من ذهنی
نیست. آن فکر هم خوب است چرا؟
برای این که از فضای گشوده شده
آمده است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

شما در هر سنی هستید، اگر می‌بینی من ذهنی

دارید، بگوئید من اختیار ندارم. این معنی‌اش

این نیست که شما افسان نیستید. بله، این درست

است افسان اختیار دارد، قدرت انتخاب دارد، فرقی

هم با حیوان این است، ولی چطور انتخابی؟ انتخاب

بر اساس من‌ذهنی؟ یا بر اساس حضور،

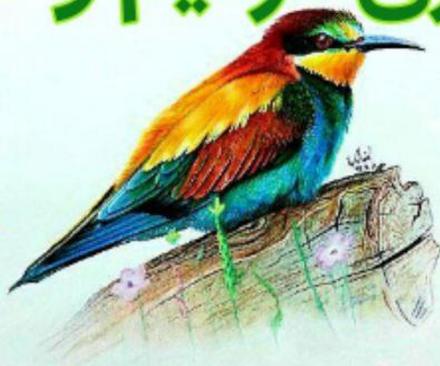
فضای گشوده‌شده؟

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

اگر انتخاب براساس حضور است،
واقعاً اختیار دارید، اگر زندگی انتخاب
می‌کند، اختیار دارید، اگر با من ذهنی
انتخاب می‌کنی، هر دفعه به خودت
و دیگران ضرر می‌زنی. ما چقدر از
اختیار و قدرت انتخابمان استفاده
کردیم، لجبازی کردیم و ضرر دیدیم؟!

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۱۸



اختیار همیشه در انسان هست،
وقتی شما اختیارتان را دستِ
من ذهنی نمی‌دهید، شما در واقع
دارید از اختیار خودتان استفاده
می‌کنید می‌گویید دیگر من به این
من ذهنی توجه نمی‌کنم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸



هرکسی در این لحظه می‌تواند
یک همانیدگی را جذبِ وجودش
بکند، بگذارد مرکزش از طریقِ او
بیند، می‌تواند نگذارد، شما
نگذارید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸



همانیدگی با چیزها خود به خود نمی آید،
ما آنها را به زندگی مان فرامی خوانیم،
پس ما این اختیار را داریم. این اختیار
را هم داریم که بگوییم من بلد
نیستم، ابتدای کار کردن روی خودم
هستم، من ذهنی دارم، بنابراین این شعر
مولانا را چراغ راه خودم می کنم.

تمام هیجان‌ها مالِ انسان است که
از اِعمالِ فکرِ رویِ بدن در انسان
به وجود می‌آید. خداوند نه می‌رنجد،
نه خشمگین می‌شود، نه می‌ترسد،
نه حسادت می‌کند، پس جنس
اصلی ما هم از این‌ها عاری است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

زندگی مرتب شما را بی‌مراد می‌کند
تا فضاگشایی کنید، اگر این موضوع
را به خودتان نتوانید یاد بدهید، به
هیچ‌جا نمی‌رسید. بعضی وقت‌ها
بی‌مرادی‌ها کوچک است، بعضی
وقت‌ها بزرگ است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

این را بدانید که پیش‌تر تغییراتِ ما
از بی‌مرادی است نه از بامرادی، ولی شما
در اطراف بامرادی هم که ذهن می‌گوید
به‌به رسیدم، خودم رسیدم، در اطراف
آن هم فضا باز کنید. البته که شما نرسیدید،
یکی دیگر شما را رسانده، اصلاً شمای وجود

ندارد!

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۱۸

چیزها را ناخوشایند در زندگی ما زیاد پیش

می آید. آیا چیزها را ناخوشایند را مردم و

دشمنان ما بر سر ما به وجود می آورند؟

نه، قضایه وجود می آورد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

هرچه انسان‌های زنده به زندگی
دارند به زندگی ارتعاش می‌کنند،
دارند کوشش می‌کنند درد کم بشود.
من‌های ذهنی که منقبض می‌شوند
و واکنش نشان می‌دهند نسبت به
بی‌مرادی، دارند درد را زیاد می‌کنند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸



اگر شما با فضای گشوده شده به
چیزی برسید و از آن استفاده کنید
این شهوترانی نیست. شما
می‌توانید از هر چیزی به هر مقداری
داشته باشید و استفاده کنید، اگر
با مرکز عدم استفاده می‌کنید این
شهوترانی نیست.

گنج مضمون، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، بر نامه ۹۱۸

آیا شما پیش‌تر منقبض
می‌شوید؟ واکنش نشان
می‌دهید؟ عقلِ من ذهنی پیدا
می‌کنید؟

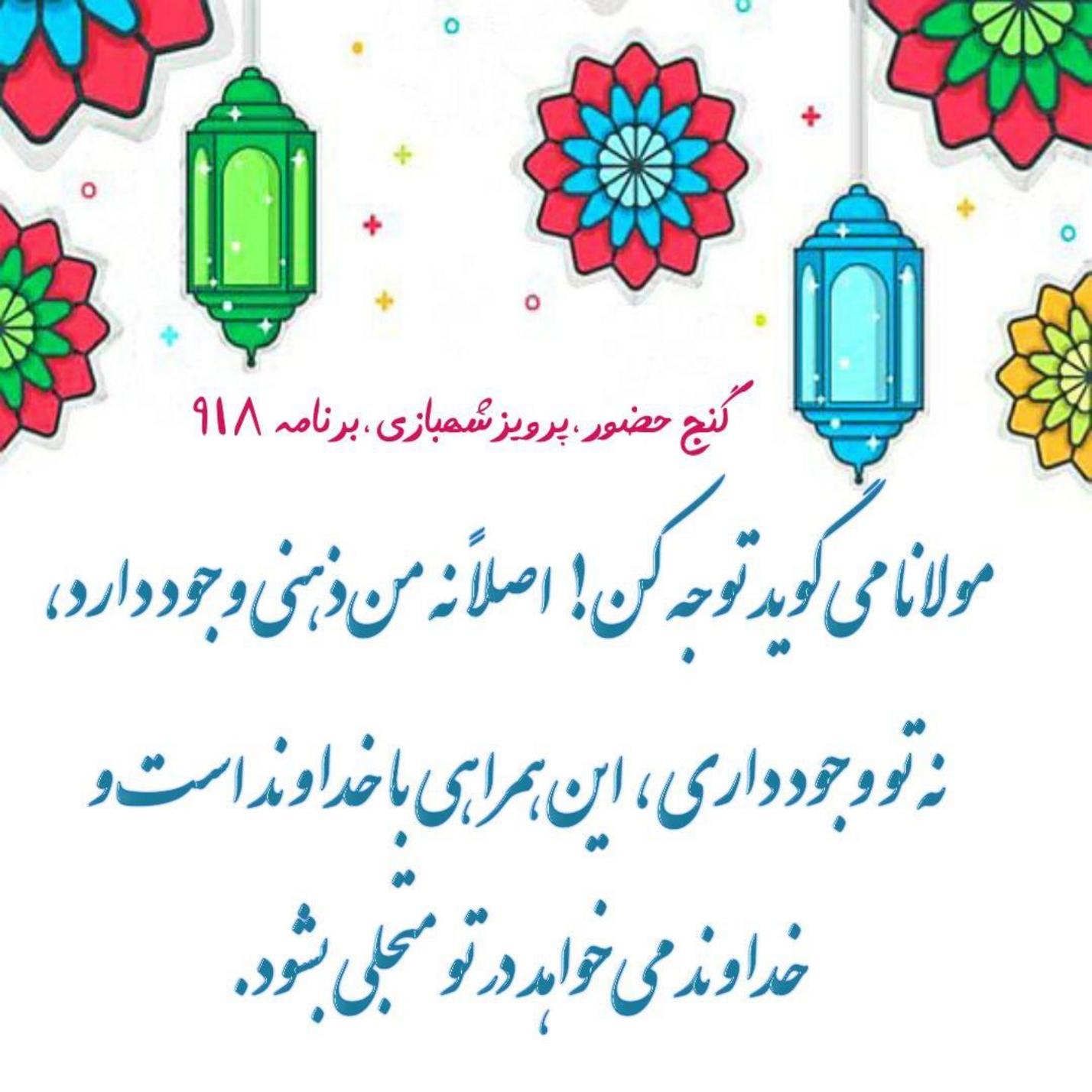
یا فضا را باز می‌کنید و از این
فضاگشایی، از انبساط و
صبر استفاده می‌کنید؟

جبر یعنی انسان فکر می کند
مجبور است در یک وضعیتی بماند
و نمی تواند وضعیت را عوض کند.
خیلی ها فکر می کنند که وضعیت
فعلی شان را نمی توانند عوض کنند،
برای این که ژنشان این طوری است،
برای این که محیط زندگی شان
ایجاب نمی کند، نمی گذارد. این ها
عواملی در زندگی شان وجود دارد که
می گویند تغییر کردن محال است.

اگر شما به آنجا رسیدید که
می‌گویید چاره‌ای ندارم، نمی‌توانم
تغییر کنم، باید این وضعیت را
ادامه بدهم، بدانید که من ذهنی
چیره است، فضا را باز نمی‌کنید،
شکر و صبر ندارید.

شکر و صبر من ذهنی به درد
نمی‌خورد. شکر و صبر از فضای
گشوده شده می‌آید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامۀ ۹۱۸

A decorative background featuring several colorful lanterns and flowers. On the left, there is a green lantern hanging from a string. In the center, there is a large red flower with a blue center. On the right, there is a blue lantern hanging from a string. The background is white with small colorful dots and plus signs scattered throughout.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

مولانامی گوید توجه کن! اصلاً نه من ذہنی وجود دارم،

نه تو وجود داری، این ہمراہی با خداوند است و

خداوند می خواهد در تو مہجلی بشود.

طرح زندگی که قضااست این بوده که
ما باید جسماً نه ماه در شکم مادرمان
بمانیم، مدتی هم باید منذهنی درست
کنیم و داخل آن بمانیم، ولی این مدت
باید کوتاه باشد، بدون افتادن به
منذهنی امکان زندگی در این جهان
وجود ندارد. باید داخل آن برویم مثل
رحم مادر و یک مدتی آنجا باشیم
و هشیاری جسمی را یاد بگیریم که
یک جور نگاه است، یک جور دید است.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

**هر موقع شما زیر فشار قرار
می‌گیرید و زندگی‌تان پر از چالش،
درد و مسئله می‌شود**

**بدانید که خودتان با من ذهنی دارید
مسائلتان را حل می‌کنید و دوباره
مسئله درست می‌کنید،**

**باید فضا را باز کنید تا دوباره قضا به
زندگی‌تان بیاید، مخصوصاً تبدیل شدن
دست قضا و کنفکان است.**

قضا یعنی تصمیم الهی در این لحظه و تن
دادن ما به کن فکان درمان ماست؛ درمان
ما این نیست که مقاومت کنیم، لجبازی
کنیم، قضاوت کنیم و تلخ بشویم. وقتی
شکایت می‌کنیم جلوی عشق را می‌گیریم،
بنابراین فضا را باز می‌کنیم و از جنس اولیه
می‌شویم تا فردِ زندگی، قضا و کن فکان کار
کند، اگر در ذهن بمانیم دائماً دنبال علت و
معلول می‌گردیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

ممکن است در جهان بیرون علت
و معلول با توجه به اوضاع و احوال
در بعضی جاها کار کند، ولی
در مورد تبدیل ما کار نمی‌کند.
علت‌های ذهنی نمی‌توانند دردهای
ما را درمان کنند، این‌ها همه دست
خداوند است.

اگر شما بتوانید فضا را باز کنید و به
ذهن نیایید که علت و معلول را به
شما تحمیل کند، شما خیلی پیشرفت
می کنید و زود به حضور زندگی

می شوید.



گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه
۹۱۸



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۱۸

ما نمی‌توانیم از دوستانمان یا از اعضای
فامیلیمان جدا بشویم یا از آنها فرار کنیم
مخصوصاً اگر این آدم‌ها نزدیک ما باشند،
فقط شما این را بدانید قرین به دو صورت کار
می‌کند: یکی فرد، یکی جمع. فرد اگر مسئله
درست می‌کند می‌آید پهلوی شما و از مسائلتش
حرف می‌زند، روی شما اثر بد می‌گذارد.

شما ببینید فرداً قرین شما چه کسی هست؟
آدم‌هایی هستند که مسئولیت‌پذیر هستند،
یعنی می‌گویند مسئولیت زندگیمان،
خوب یا بدش را ما می‌پذیریم و باید
روی خودمان کار کنیم؟ یا نه، هی ملامت
می‌کنند؟

این سبب شده، آن سبب شده، پدر و
مادر ما سبب شده، خانواده سبب شده،
جامعه خراب است، این‌طور است،
آن‌طور است. این آدم‌ها می‌گویند ما
مسئول نیستیم، آن‌ها در جبر هستند.

کنج حضور، پرویز شهباز، برنامه ۹۱۸

شما مواظب قرین باشید، هم قرین جمعی، هم قرین فردی.

در قرین‌های فردی یا حتی جمعی، ممکن است
شخصی بی‌مسئولیت دارد می‌گردد یا مسئولیت‌پذیر
نیست و نمی‌داند طلب چیست؟ طلب یعنی شما
بگویید، من می‌خواهم به‌لحاظ معنوی تبدیل بشوم،
حتی به‌لحاظ مادی باید بگویید که در زندگی‌ام چه
می‌خواهم و این را مشخصاً روی کاغذ بنویسید که
بفهمید چه می‌خواهید.

اگر ما به صحبت‌های
من ذهنی مان علاقه‌مند
باشیم، دیگر نمی‌توانیم به
انسانی که به بی‌نهایت خدا
زنده شده مثل مولانا گوش
بدهیم، نمی‌توانیم به خداوند
هم گوش بدهیم.

ما الآن دیگر نمی‌توانیم بگوییم روشنایی نیست. چرا؟
این ابیات مولانا روشنایی است. آیا زندگی ما را روشن
نمی‌کند؟ نمی‌گوید که چه چیزی غلط است، چه چیزی
درست است؟ شما یعنی با این ابیات نفهمیدید که
من ذهنی چه ابزاری است؟ و چه ابزارهایی را به کار می‌برد
که شما را زمین بزند؟
چرا ما باید برای این همانیدگی‌ها به خود استرس و خشم
بدهیم؟

گنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۹۱۸

هرکسی که در مقابل
بی‌مرادی زندگی و قضا
شکایت می‌کند، در خواب
است و اختیارش را رها
کرده، اختیارت را خودت از
دست دادی.

قرین شدن با جان‌های
کامل یعنی جان‌هایی که
به بی‌نهایت خدا زنده
شده‌اند، معجزه می‌کند،
چراکه زندگی را در درون
ما بیدار می‌کند.

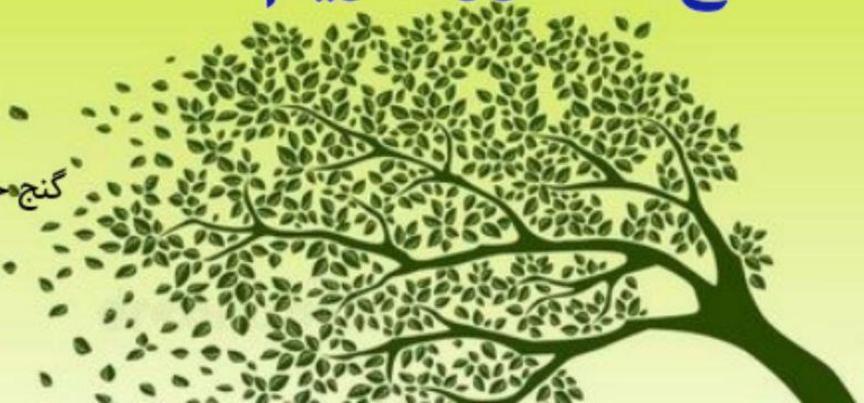
هرچیزی که ذهن نشان می‌دهد،
می‌گوید در این زندگی هست که ما
با همسر، بچه، مقام، علم، پول، همه
این‌ها هم‌هویت هستیم و ذهن این‌ها
را می‌خواهد. وقتی به آن می‌رسیم
می‌بینیم در این هیچ‌چیز نبوده،
سراب بوده.

زندگی این لحظه است و در این
لحظه ما از جنس او باید بشویم،
مرکز ما باید عدم بشود.

من ذهنی شکایت‌کننده،
نال‌کننده، ایرادگیرنده،
ملامت‌کننده و جفاکننده
نمی‌فهمد، در دردهایش گم
می‌شود. بنابراین روی فضای
یکتایی، روی خدا را نمی‌بیند.



آیا شما به صورتِ عالی برای آموزش از این
سوشیال مدیا («social media») استفاده
می‌کنید یا برای کارهای دیگر هم استفاده
می‌کنید؟ برای تقویت من‌ذهنی هم استفاده
می‌کنید؟ ما از این ابزارها که واقعاً زندگی
در اختیار ما گذاشته، باید در راه آموزش
خودمان و مردم استفاده کنیم که در برنامه
گنج حضور داریم استفاده می‌کنیم.



شما برای خودتان مشخص کنید که طلب دارید؟ فوراً هم
بله نگوئید. اگر بگوئید دارم، باید ببینید این مثل پشتوانه
می ماند. مثلاً می گویند آقا این پول، خیلی مهم است،
می گویند پشتوانه اش چیست؟

حالا پشتوانه این طلب معنوی شما چیست؟ چه
هزینه ای صرف می کنید؟ حاضرید قیمتش را بدهید؟
زحمت بکشید؟ ساعت ها وقت بگذارید؟ حاضرید همین
بیت ها را بخوانید، حفظ بشوید و تکرار کنید و تأمل کنید
و ببینید چجوری روی شما پیاده می شود؟ حاضرید؟ یا
می گوئید می خواهم ولی یک کسی بیاید خلاصه اش را
به ما بگوید ما بفهمیم برویم دنبال کارمان؟ نه آن طوری
نیست.

در گذشته این مطالب نبود تا یک کسی به یک جایی
رسیده است که بتواند خدمت کند. من خودم از روستا
می‌آیم. اصلاً تجسم یک روستایی که بیاید دانشکده
فنی، مهندس بشود یا تجسم یک روستایی که یک
چیزهایی از مولانا بفهمد، توضیح بدهد، برای من اول
یک اندیشه بود.

همان اول، حدود بیست‌سالگی من با مولانا برخورد
کردم، فهمیدم این چیز خوبی است، ولی این را
نمی‌شود فهمید، خیلی سخت است. به صورت یک
اندیشه بود که بخواهیم این مطالب را بفهمیم، طلب
هم بود، بالاخره زندگی کمک کرد.

آیا پویایی و جنب و جوش و این‌ور، آن‌ور دیدن
داشتیم؟ بله. زحمت داشتیم؟ بله. ولی طلب هم بود.

طلب داشتن یعنی واقعاً خواستن،
نه فقط خواستن برای این که کارهایم
در بیرون بهتر بشود، خوش اخلاق
بشوم تا بتوانم بیش تر پول در بیاورم.
شما ببینید که آیا این همانیدگی‌ها
را از مرکزتان هل می‌دهید بیرون یا
نه؟ شناسایی می‌کنید، می‌اندازید یا
نه؟ طلب داشته باشید، حتماً باید
فضاگشایی کنید.

شما باید به خودتان ثابت
کنید که طلب دارید. اگر
طلب دارید، وقتتان را، پولتان
را، تمرکزتان را روی این کار
می‌گذارید و به خودتان ثابت
می‌کنید که دارید پیشرفت
می‌کنید.



شما باید تکلیفتان را با خودتان
در مورد طلب مشخص کنید که
می‌خواهید یا نه؟ اگر شما نمی‌خواهید
یا نیم‌بند می‌خواهید، به جایی
نمی‌رسید. طلب یعنی این که تبدیل
مهم‌ترین کار شما است، تبدیل
هشیاری جسمی به هشیاری حضور
مهم‌ترین کار شما است. شما باید
ببینید آیا واقعاً طلب دارید؟



هر موقع این پارک ذهنی را متلاشی

کردیم و خودمان را رها کردیم،

از جهنم ذهن نجات پیدا می کنیم و

بهشت را به ما می بخشند.

عدم کردن مرکز یک رفتاری به ما می‌دهد که ما دیگر
خجالت نمی‌کشیم، حتی ما می‌توانیم صریحاً به
گناهمان اعتراف کنیم.

شما نگاه کنید الآن خیلی
از مردم به عیب‌هایشان در
تلویزیون اعتراف می‌کنند،
این پهلوانی است. چرا؟
برای این که مرکزشان عدم
شده و برایشان مهم نیست،
درحالی که قبلاً مهم بود.



بعضی موقع‌ها ما به
خواسته‌های ذهنی مان نمی‌رسیم
و ناامید می‌شویم. زندگی
ناامید می‌کند که شاید عقل
دیگری را به‌کار ببرید، نه این‌که
عصبانی بشوید و ناله کنید.

وقتی من خودم را به جسم کاهش دادم
و مرکز را جسم کردم، توانستم خودم را
با یک شخص دیگر مقایسه کنم و دچار
حسادت شدم. من از خداوند معذرت
می‌خواهم، شما بلند بشوید، بغل کنید،
تبریک بگویید، واقعاً خوشحال بشوید، ولو
به زور هم که شده خوشحال بشوید، تا
بالاخره این خاصیت از شما بیرون برود.



هرچه هشیارانه ناظر خودتان هستید،
قضاوت نمی‌کنید، مقاومت نمی‌کنید،
ستیزه نمی‌کنید، فقط فضا را باز می‌کنید،
عجله نمی‌کنید، مرکز را عدم نگه می‌دارید،
همانیدگی را با پرهیز به مرکزتان راه
نمی‌دهید.

وقتی که خاصیت‌های من‌ذهنی را نمایش
می‌دهید، شناسایی می‌کنید و معذرت
می‌خواهید.





برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com